

# پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره‌های

۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸

اپریل - می - جون

۲۰۱۸

# پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره‌های

۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰

اپریل - می - جون

۲۰۱۸

# پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره های

۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰

سال ۱۷۵ بدیع

۱۳۹۷ شمسی

اپریل - می - جون

۲۰۱۸

## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	فهرست مطالب
۲	مناجات شکر و ثنا - حضرت بهاء‌الله
۳	مناجات خدمت و عبودیت - حضرت عبدالبهاء
۴	پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به احبای الهی - ۳ شهرالعلم ۱۷۴ بدیع
۷	خاتمه خدمت دو تن از اعضای بیت‌العدل اعظم
۸	بخشی از مشاهدات و اقدامات دو فرستاده حضرت عبدالبهاء به اروپا
۱۳	شعر ای بها جان دریاب - خاتم دکتر طلعت بصری
۱۵	در ایام حضرت ولی امرالله
۱۷	قصیده در حلول عبد رضوان - از جناب بصر
۱۹	خطرات ایام تشرف - جناب اسفندیار قباد - قسمت اول
۲۳	ترک تعصبات - جناب ایرج قانونی - دنباله مطالب پیشین
۲۷	شعر ره‌آورد عشق - خانم زرین‌تاج ثابت خضرائی
۲۸	توازن مدنیت‌های روحانی و مادی - جناب مایکل کروتوی
۳۳	بحثی درباره موضوع طرد در آئین بهائی - جناب تورج امینی
۳۷	نخستین دانشگاه جهان - جندی شاپور
۳۸	شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز (جناب سرهنگ یدالله وحدت)
۴۲	شعر گوهر جان
۴۳ و ۴۴	برگه تقاضای اشتراک مجله پیام بدیع

مناجات شکر و ثنا**الها معبودا**

از توام و بتو آمدم قلبم را به نور معرفتت مُنیر فرما توئی مقتدری که قدرت عالم و اُمم از اقتدارت باز نداشت از یک اشراق از نیرِ کرمت دریاهاى کرم ظاهر و از یک تجلی از نیرِ جودت عالم وجود موجود ای پروردگار آنچه لایق ایامت نیست آخذ نما و آنچه قابل است عطا فرما توئی آن بخشنده که بخششت محدود به حدود نه عباد توئیم تُرا می جوئیم و از تو می طلبیم توئی فصال و توئی بخشنده.



مناجات خدمت و عبودیت**هو الله**

ای خداوند بی‌همتا این نفوس پر شوق و وله را به رحمت بی‌پایان موفّق  
 فرما تا مواهبِ عالمِ انسانی گردند و مظاهرِ الطافِ ربّانی در گُلستان  
 هدایت گل‌های پُر طراوت گردند و در ریاضِ حقیقت درختانی در نهایت  
 لطافت ای خداوند بر خدمتِ خویش موفّق فرما و از بیگانه و خویش  
 مُستغنی کن در هر دمی شبنمی فریست تا گلشنِ قلوب سبز و خرم گردد و  
 ریاحین فیضِ عنایت بروید ...

ع ع



## پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به اجنبای عزیز الهی در کشور مقدّس ایران

مورّخ ۳ شهرالعلم ۱۷۴ بدیع، ۲۵ مهرماه ۱۳۹۶

اجنبای عزیز الهی در کشور مقدّس ایران ملاحظه فرمایند

پیام مورّخ اکتبر ۲۰۱۷ این مشتاقان را خطاب به توده عظیمی از مردم که دویستمین سالگرد میلاد خجسته جمال اقدس ابهی را در سراسر جهان جشن می‌گیرند، ملاحظه فرموده‌اید. میلیون‌ها نفر در بیش از دویست و چهل کشور، جزیره و سرزمین مستقل درباره پیامدهای تولّد حضرت بهاءالله، فرزند برجسته کشور مقدّس ایران، به تأمل و تعمّق پرداخته‌اند. هر ایرانی بصیر و روشن ضمیری به ابعاد بی‌سابقه این بزرگداشت که تاکنون برای هیچ شخصیت ایرانی دیگر برگزار نگردیده، با سربلندی و افتخار خواهد نگریست. وسعت تنوع قومی و نژادی این مردم آن‌چنان است که تحقق وحدت نوع بشر را که هدف غایی آن حضرت می‌باشد، بشارت می‌دهد.

طُرفه حکایتی است. مورّخین منصف البتّه آگاهند که چرا شخصیتی بزرگووار از خاندان نوری از اهالی مازندران، متولّد طهران و از نوادگان پادشاهان ایران باستان، با وجود تعلق خاصّ به آن مرز و بوم، مجبور به ترک وطن خویش گردید. چهل سال زندگی در تبعید ذره‌ای از تعلق حضرتش به آن آب و خاک نکاست. با لطف و عنایت مخصوص نسبت به هم‌وطنان خویش به تأسیس جامعه‌ای متحد، پویا و مترقی مرکّب از مردمانی با پیشینه‌های قومی و مذهبی متفاوت در آن مملکت پرداخت. با ارسال الواح و اعزام معلّمین و ابلاغ پیام‌های مشفقانه توسط کسانی که برای زیارت آن جمالِ منیر به زندان عکا در ارض اقدس

می‌شناقتند، ایرانیان را که به فرموده مبارکش "به طراز قابلیت و استعداد مزینند" در پرورش استعدادهای خدادادی خود مساعدت فرمود.

توفیقات درخشان نیاکان روحانی شما آن‌چنان بود که حال در سراسر عالم، مردم از نورانیت تعالیم الهی بهره‌مند می‌شوند. قدم اول در این راستا تأکید شدید بر اخلاق و رفتار پسندیده است. در نظر آن حضرت اخلاقیات و روحانیات شالوده‌ای است مُحکم برای هر جامعه پیشرو، و اساسی است مُحکم برای حفظ و تعادل نظم اجتماعی و پیشبرد رفاه و ترقی همگانی. تعالیم بهائی به عنوان مثال این مفهوم را روشن می‌نماید که صداقت و امانت موجب افزایش توانایی جمعی، گسترش صنعت و اقتصاد و پیشبرد دیگر مشروعات مفید و سازنده است. هیچ ملتی بدون تهذیب اخلاق رستگاری نیابد ولی اگر اخلاقیات حُکم فرما باشد پیشرفت در جمیع مراتب قطعی است زیرا افکار روشن گردد، روابط فردی و جمعی تحکیم یابد، شجاعت اخلاقی تثبیت شود، علوم و فنون و خردگرایی ترویج گردد، تجارت توسعه پذیرد، رفاه مادی و معنوی و آزادی و احترام همگان محور سیاست و اداره امور قرار گیرد و در نتیجه ملت خَلق جدید شود. ملاحظه فرمایید که امروز در سراسر جهان چه بسیار احزاب مختلف که مدعی پیش‌گامی در بهبود اجتماع هستند ولی به علّت عَدَم تَمَسُّک به صداقت و امانت، در واقع تیشه بر ریشه حیات اجتماع خود می‌زنند و عملکردشان مصداق این آیه قرآن کریم است که می‌فرماید "یخربون بیوتهم بأیدیهم".

همان‌طور که در پیام‌های اخیر نیز ذکر نموده‌ایم، عَصَارَةُ تعالیم دیگر حضرت بهاء‌الله یگانگی نوع انسان، طرح و مسیر تحقّق آن، مفهومی جدید از دین الهی متناسب با دوران بلوغ جمعی نوع بشر، و پایه‌گذاری تمهیدات لازم برای رفاه عالم بر اساس اتحاد، عدالت و صلح است. آثار مبارک این نکته مهم را تأکید می‌نماید که ثمره دین باید ترویج وحدت و همبستگی باشد و اگر دین موجب نزاع شود، البتّه عَدَم آن بهتر است.

بدون شک مذاکرات شما با دوستان، همکاران و همسایگان در این ایام فرخنده یادآور این مطلب خواهد بود که چطور آرمان‌های والای امروز همه مردم ایران انعکاسی است از همان اهداف عالی‌های که همواره انگیزه اصلی زندگی شما و نیاکان روحانی شما بوده و هست. تاریخ گواه است که مشکلات عمده‌ای که مردم آن سرزمین از زمان ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله تا به حال با آن رو به رو بوده‌اند مسائلی از قبیل تفاوت‌های قومی، اختلافات مذهبی، انحطاط اجتماع، و چالش‌های مربوط به برخورد تجدّد و سنت‌گرایی می‌باشد. گروه بی‌شماری از مردم دنیا در تعالیم حضرت بهاء‌الله، درمانی برای دردهای امروزی نوع بشر می‌بینند و امید و سرور حاصله از کوشش در جهت اجرای این تعالیم است که مشوّق آنان برای برگزاری این جشن‌ها می‌باشد. تصوّر فرمایید که اگر ایرانیان عزیز حتی بدون در نظر گرفتن مسئله دین و صرفاً به خاطر سعادت پایدار کشور خود به موجب تعالیم حضرت بهاء‌الله عمّل نمایند از چه زیان‌هایی جلوگیری خواهد شد، چه پیشرفت‌هایی حاصل خواهد گردید، چه آسایشی دست خواهد داد، چه رفاهی برای همگان تأمین خواهد گشت و چگونه سربلندی ایران که وعده حتمی آن در آثار بهائی به کرات ذکر شده، تحقق خواهد پذیرفت.

دوستان محبوب بیایید تا در بجهوحه این جشن جهان‌شمول، آن خوابی را که پدر بزرگوار جمال مبارک در ایام طفولیت آن حضرت دیدند به یاد آوریم و دست سُکرانه به درگاه ایزد متعال بلند نماییم که الحمد لله شواهد آشکار این واقعیت را به چشم ظاهری مشاهده می‌نماییم که نهایتاً هیچ نیرویی در این عالم نمی‌تواند مانع مشیت الهی گردد.

در ادعیه خود در اعتاب مقدسه علیا، دائماً به یاد شما عزیزان هستیم.

بیت العدل اعظم

برگرفته از آمریکن بهائی

مورخ ژانویه و فوریه ۲۰۱۸

## خاتمه خدمت دو تن از اعضای بیت‌العدل اعظم

بیت‌العدل اعظم در مرقومه‌ای به تاریخ ۶ نوامبر سال ۲۰۱۷ خطاب به کلیه محافل روحانی ملی جهان، اعلام نمودند که دو تن از اعضای آن هیئت، دکتر فریدون جواهری و جناب گوستاوو کورا به علت سنگینی وظائف اعضای معهد اعلی و نیز کهولت، مطابق بند دو قانون اساسی آن مؤسسه نورا تقاضای استعفا کرده‌اند.

بیت‌العدل اعظم نیز با تقاضای ایشان موافقت کرده، اما از آن دو خواسته‌اند که تا دوازدهمین کانونشن بین‌المللی به خدمت خود ادامه دهند، و آن دو عضو محترم نیز این خواست معهد اعلی را قبول کرده‌اند.



## بخشی از مشاهدات و اقدامات دو فرستاده حضرت عبدالبهاء به اروپا جناب دکتر گیو خاوری

در ۱۹ جولای ۱۹۱۴ بود که حضرت عبدالبهاء جناب دکتر حبیب مؤید و آقا میرزا عزیزالله خان را طی تلگرافی به اروپا اعزام فرمودند. متن تلگرام چنین بود: "اروپا، جناب آقا میرزا حبیب‌الله و آقا میرزا عزیزالله خان، محض نشر نفعات احبب‌الله مأذون سفر اروپا هستید تا در سیل الهی جانفشانی نمایند. عبدالبهاء عباس ۱۹ جولای ۱۹۱۴"

جناب دکتر حبیب مؤید می‌نویسند: "پس از چهار مرتبه شرفیابی به حضور مبارک و کسب فیض روحانی و اخذ تعالیم ... با کشتی *Monya* مصری عازم اسکندریه شدیم. ای کاش میسر می‌شد که حالت آن ساعت را به صورت کلام درآورد ... می‌فرمودند: "می‌خواهم در اروپا معجزه کنید. نطق‌های فصیح بنمائید، ابدأ به خود نگاه نکنید، مانند من چند دقیقه اول را به توجه به ملکوت ابهی بگذرانید و عون و عنایت بطلبید، تأییدات مبارکه موج خواهد زد."

صبح دوشنبه بیستم جولای ۱۹۱۴ کشتی در یافا لنگر انداخت ... به محلی رسیدیم که حضرات یهود می‌خواستند بناهایی بسازند، نقشه‌کشی و پی‌ریزی به شهر جدید تل‌آویو می‌کردند ... ۲۱ جولای ۱۹۱۴ ... از خط آهن استفاده نموده و از کنار کانال سوئز گذشته، شب وارد اسکندریه شدیم و یک‌سره به کشتی پرنس هزیکر سوار شدیم. ۲۵ جولای وارد ناپل شدیم و ۲۷ جولای به مارسلیا رسیدیم ... و از راه لیون به سویس رفته در شهر لوزان در مهمان‌خانه جدید وارد شده، روز بعدش عازم آلمان شدیم و ۳۰ جولای ۱۹۱۴ در آلمان یک‌سره به هتل *Worner* رفته، ۲-۳ ساعتی استراحت نمودیم. بعد با تلفون از خانواده جناب قنسول شوارتز *Schwartz* استفسار نمودیم و وقت ملاقات خواستیم. سه ساعت بعد از ظهر را تعیین نمودند، ما هم سر وقت به آنجا شتافتیم ... و مورد محبت و پذیرایی و

احترام حضرات واقع شدیم ... جناب قنصل شوارتز از اشراف آلمان و سرمایه‌داران بزرگ، دارای چشمه‌های آب معدنی و کشتی‌های اقیانوس‌پیما و مؤسسات بانکی هستند (نویسنده در جای دیگر کتاب خود به تشریف قنصل به حضور حضرت عبدالبهاء یاد می‌کند). وی خانواده جلیلی دارد مرکب از یک خانم و یک صبیته (دختر) و دو پسر و هرکدام از آنان برای تیمن و تبرک استدعای اسم ایرانی نموده ... و حضرت عبدالبهاء آن‌ها را به اسم جدید تسمیه فرموده است. طفل کوچکش که بیش از شش سال ندارد ... موسوم به بهرام است ... پس از ملاقات دو ساعته به هتل مراجعت نمودیم. مجدداً ساعت هشت فامیل شوارتز همگی با اتومبیل خودشان به مهمانخانه تشریف آورده و ما را به محفل عمومی بهائیان بردند. این محل مستأجره در یکی از خیابان‌های بزرگ اشتوتگارت است ... در سراسر اعلانی به خط جلی و درشت به زبان آلمانی نوشته‌اند "مجمع بهائی".

ابتدای جلسه شروع به تلاوت مناجاتی شد ... بعد خانم شوارتز خطابه غزائی ادا نمودند، مختصرش این که در این حال پُر ملال که نفسی آسوده نیست و اهل عالم مضطرب و پریشان حالند و در صدد محو و اضمحلال یک‌دیگر ملک سلام (حضرت عبدالبهاء) دو مبشر صلح و محبت از برای دلجوئی و تقویت روحی این بندگان غم‌زده به اروپا فرستاده است، بعدش اشاره به این فانی نموده که صحبت نمایم. این بندگان هم شروع مطلب را به خواندن سرود "دستم بگیر دستم بگیر" نمودیم و هرکدام نیم ساعت صحبت نمودیم، یک نفر هم قسمتی را از هفت وادی تلاوت نمود و شاعری هم چند بیت در مدح اسم اعظم به رشته نظم درآورده، خواند بعد هم مناجات دیگری و یک قسمت از کلمات مکنونه تلاوت و محفل ختم شد. احباء هم متفرق شدند، ولی یک عده به مشایعت ما تا مهمانخانه آمده تا ساعت ۱۲ نشسته ما را شیفته خلق و خوی خود نمودند ...

اول آگست ۱۹۱۴ - اشتوتگارت - امروز گاهی به قرائت کتب و بیشتر به ملاقات دوستان گذشت، بعد هم مهمان جناب قنصل بوده و پس از صرف شام به محفل دوستان و ملاقات مبتدی‌ها گذشت و خانم شوارتز صحبت‌های ما را ترجمه می‌نمود ...

دوم آگست - ما را به دیدن احبای زوفن‌هاوزن Zuffenhausen بردند

... همه در تلاوت کلمات مکنونه و مناجات شرکت می نمودند. بعد تقاضا نمودند این فانی صحبت بدارد. به قدر سه ربع ساعت از عظمت امر و اهمیّت عهد و میثاق و هوشیاری از القات ناقصین و مخالفین صحبت نمود ...

سوّم آگست - چند نفر از احباء به هتل آمده مدتی با هم صحبت می کردیم. اخبار موحش جنگ مرتباً بر قلق و اضطراب اهالی می افزاید ولی احباء روحشان آرام بود و در نهایت سکون و وقار، متصلاً دعا و مناجات می کنند و اصلاح امور را می خواهند و خیر عموم را مسئلت می کنند ... ضمناً به ماها اخطار می کردند که در کوچه و بازار به انگلیسی صحبت نداریم ... زیرا قضیه بسیار اهمیت پیدا کرده و خطرناک شده و تمام قوای دولت و ملت برای خدمات عسکریه (لشکری) و تجهیزات نظامی به کار رفته و هر ساعت خبر می آوردند چند نفر فرانسوی یا روسی که جاسوسی می کردند گرفتار و فوراً تیرباران نموده اند. از جبین احباء آثار تأثر و گرفتگی نمایان بود، ولی اظهار نمی کردند ... بعد به فلباخ رفتیم. در این جا کوچه‌ها پُر از زن و مرد و در هر گوشه جمعی دور هم ایستاده، اعلانات و تلگرافات و اخبار جنگی را می خواندند و بحث می کردند، چون به محفل آن‌ها رسیدیم، یک مرتبه همگی قیام نمودند و الله ابهی به زبان راندند ... بعد از نطق‌های مفصل و صرف چای به شهر مراجعت نموده، جمعی از احباء هم به مشایعت ما تا مهمانخانه تشریف آوردند، کارتی هم از جناب قنسول دیده شد که برای ملاقات و دلجوئی تشریف آورده بودند.

امروز هم افق سیاست تاریک است و افق آسمان تیره و ابرآلود. اصلاً محیط غم‌انگیز است، غیر از روزهای پیش است، امروز هوا ابری است و خیال باریدن دارد، نه خیال گریستن دارد، برای مادران غم‌زده که جوانان رشیدشان را از جلو رگبار مسلسل می گذرانند ... سبحان الله دور روز پیش یک سرباز در کوچه و بازار دیده نمی شد، حال چه شد که این شهر آنآ به یک سربازخانه مبدل شد و همه جوانان زیر اسلحه رفتند ...

چون صلح توان نمود پس جنگ چرا      سرپنجه به خون یک‌دگر رنگ چرا  
 ننگ است بشر صفات حیوان گیرد      ای نوع بشر قبول این ننگ چرا  
 جناب قنسول شوارتز تشریف آورده، خداحافظی نمودند، چه که لباس

نظام پوشیده به معسکر (لشکرگاه) لودویگزبورک Ludwigsburg مأموریت یافته‌اند. به این فانیان تسلی و دلداری داده، تلگراف به حضور مبارک به این عنوان نمود:

”حیفا حضرت عبدالبهاء عباس افندی - برای جمیع طلب حفظ و حمایت می‌نمایم. شوارتز“

احبای اشتوتگارت برای ما خیلی نگران هستند زیرا می‌ترسند پلیس ما را با اجانب سیاسی و جاسوسان اشتباه کند و تیراندازی نماید، زیرا مأموریت دارند اشخاص مشکوک را بزنند و مرتباً خبر می‌گرفتند چند نفر فرانسوی یا روسی که قصد خرابکاری داشتند، پلیس آن‌ها را مورد اصابت گلوله قرار داده، به این لحاظ احباء نمی‌گذارند به تنهایی جانی برویم و همیشه جمعی اطراف ما را گرفته‌اند و آلمانی صحبت می‌کنند و نمی‌گذارند ما به زبان انگلیسی صحبت بداریم.

امروز به منزل پروفیسور یگیر Jüger یعنی معلم رفتیم. این شخص محترم خود و خانم و سه دخترش تازه تصدیق هستند، سر تا پا خلوص و محبت هستند. بعد از صرف چای تقاضا نمودند که فانی قدری صحبت کند، بنده خطاب به ایشان نموده عرض کردم:

قرن‌ها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب

در بدخشان لعل گردد یا عقیق اندر یمن

سال‌ها باید که تا یک مشت پشم از پُشت میش

عارفی را خرقه گردد یا حماری را رسن

جناب معلّم شما معلّم هستید که برای تربیت جوانان و تحسین اخلاق آنان شب و روز زحمت می‌کشید. جناب پروفیسور شما مدت‌ها زحمت می‌کشید تا یک طفلی را تربیت کنید ... و یک فرد مفید و مؤثری به جامعه تحویل بدهید ... ولی تمام رذائل ذاتی را نمی‌توانید مبدّل به فضائل کمالی بکنید، زیرا تربیت شما تأثیر در چشم و دماغ دارد ولی در روح و فؤاد بی‌اثر است ... اما انبیای الهی بطوری در روح و جان نفوذ می‌فرمایند که به کلی جوهر انسانی را عوض می‌کنند ... چنانچه در این عصر طلایی حضرت بهاء‌الله هزاران نفوس را طوری تربیت فرمودند که از تمام حالات حیوانی گذشتند ...

بعد از ختم جلسه جناب معلم دخترهای خود را به مدرسه مخصوص پرستاری بُردند که پرستاری مقدماتی و زخم‌بندی مجروحین و خدمات بیماران را فرا گرفته و مشغول خدمت شوند که از فردا زخمی‌های میدان جنگ را می‌آورند ... و آن‌ها شب و روز باید در بیمارستان باشند ... امپراطور همه‌روزه به تلگرافات آتشین، حرارت آلمان‌ها را زیاد کرده تشویق به فداکاری در راه میهن می‌نماید و توصیه می‌کند که اول به کلیسا رفته دعا و مناجات نمایند و عشاء ربانی خورده به میدان جنگ بروند ... جناب هرآدولف اکشتاین Eckstein به اتفاق یک نفر دیگر آمدند و برای جلوگیری از اتفاق بدی ما را به دایره پلیس و به حکومت نظامی بُرده در ضمن معرفی اظهار داشتند، این آقایان اجنبی نیستند بلکه در این موقع تنگ برای کمک به ماها و دلجوئی قبول زحمت نموده‌اند. فرمانده نظامی جواز اقامت به ما داده خیلی هم محبت و مهربانی نمود. جناب اکشتاین پیرمرد مسنی است، گویا اول مؤمن این شهر است، اگرچه موهای سفید و مانند برفی دارد ولی چون مدت نُه سال است تصدیق کرده و در ظلّ امرالله درآمده، خود را طفل نُه ساله می‌داند ... و می‌گوید عمری که محرومیت از حق داشته باشد قابل ذکر نیست.

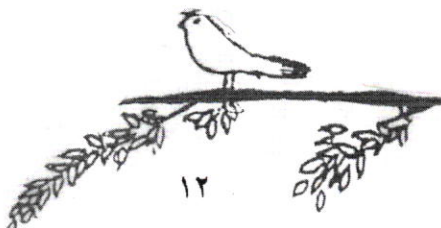
ایام خوش آن بود که با دوست به سر شد

باقی همه بی‌حاصلی و بوالهوسی بود

به موجب سفارشات حضوری و شفاهی، ما می‌بایستی امروز از احبای اشتونگارت وداع کنیم و عازم لندن شویم. حال پیش‌آمد چنین شده که نقشه ما به هم خورد، نمی‌دانیم چه می‌شود و سرنوشت ما چیست ... تسلیم به رضای الهی هستیم.

برگ کاهم پیش تو ای تند باد      من ندانم تا کجا خواهم فتاد ...

(کتاب خاطرات حبیب، جلد دوم، چاپ اول موسسه ملی مطبوعات امری، ایران ۱۲۹ بدیع  
صص ۱-۳۵)

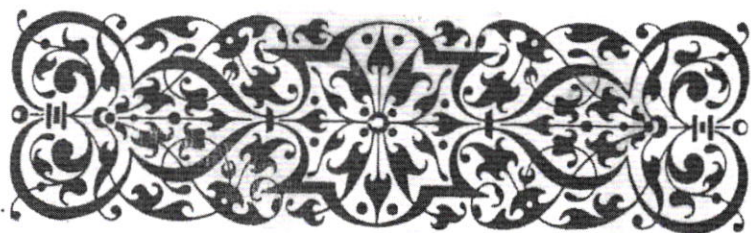


# ای بها جان دریاب

خانم دکتر طلعت بقّاری (قبله)

فرار کرده ز چشم ترّ من امشب خواب  
 قرار رفته ز کف دل بُود بسی بی تاب  
 چه گونه می‌رودم عُمر با غم و حسرت  
 بیا بیا بگذر هرچه زودتر به شتاب  
 نه همدلی ک بگویم به او ز دلتنگی  
 نه همدمی که زاید ز دیده‌ام خوناب  
 نگاه خسته من جوید آن نگاری را  
 که سر به شانه آمنتش نهم چو گاه شَباب  
 نشسته است به روز سیه دلم از هجر  
 شبان من همه یلدا ز دیده بی خواب  
 مرا که بود دلی پُر توان به زهره شیر  
 کنون همی شده لرزان به گونه سنجاب  
 نه پای آن که گریزم از این دیار خراب  
 نه دست آن که کنم پاک اشک چون دُر ناب  
 رسد بگوش به هر لحظه شوم تر خبری  
 ز کوی یار و دیار و ز بیگنه احباب  
 هزار درد به دل باشدم زبان خاموش  
 هزار چون و چرا بر لبم بدون جواب  
 اسیر پنجه تقدیرم و رهائی نیست  
 بسان کشتی بشکسته در دلِ گرداب

چگونگی دل بسنهم بر جهان بسی بنیاد  
 که گیتی است بسی بی ثبات تر ز حُباب  
 دلم ز شیخ و ز تزویر او گرفت گرفت  
 کجاست رند خراب و کجاست جام شراب  
 کجاست بلبل دستان سرا کجاست کجاست  
 ملول کرده دلم بانگ شوم بوم و غراب  
 جهان دگر شده جولانگه ذناب و کلات  
 خدای را مددی ای بها جهان دریا  
 مگر که لطف بها دستگیر و یار آید  
 که هیچگه ندهد سود "طلعتا" تب و تاب



## در ایام حضرت ولی امرالله

سخنرانی ایادی امرالله لروی آیوآس در ژوهانسبورگ، ۱۹۵۸  
دنباله مطالب پیشین

داستان دیگری که برای شما تعریف می‌کنم که خیلی در من اثر گذاشت و خیلی مؤثر بود این است که زائری از کانادا آمده بود که عضو محفل ملی بود. موضوع مربوط به شبی است که فردای آن این خانم قرار بود به کانادا مراجعت کند. او مشغول صحبت با حضرت ولی امرالله درباره ترجمه آثار و کتب بهائی به زبان اسکیمویی بود. می‌دانید که در شمال کانادا تعداد زیادی اسکیمو زندگی می‌کنند. در شمال کانادا همیشه برف و یخ حاکم است. آن‌ها هرگز، مثل شما که این‌جا آفتاب دارید، از آفتاب گرم بهره‌مند نیستند. آن‌جا هرگز گرم نمی‌شود. آن‌ها هرگز گل‌های زیبا ندارند و هیچ‌گاه پرندگان زیبایی را که شما دارید ندارند. بنابراین از حضرت ولی امرالله اجازه خواست در هنگام ترجمه به انگلیسی از اسامی و عناوینی که برای اسکیموها آشنا است استفاده کند. او گفت که مثلاً حضرت بهاءالله در آثار مبارکه از بلبل و گُل سرخ صحبت می‌کنند. بعد گفت که در کشور اسکیموها اصلاً نمی‌دانند بلبل چیست و معنای گُل سرخ را هم نمی‌فهمند. بنابراین، آیا می‌توانیم مثلاً کلمه پنگوئن را به کار ببریم یا گُل‌های یخ را که در بعضی از اراضی شمالی می‌روید استفاده کنیم؟

حضرت ولی امرالله فرمودند که هنگام ترجمه هر اثری درباره امر مبارک که توسط مظاهر ظهور و حضرت عبدالبهاء نوشته نشده باشد این اجازه را دارید و می‌توانید تغییر داده، توضیحات دیگری را که می‌خواهید به کار ببرید. اما هنگام ترجمه کلام حضرت بهاءالله یا حضرت عبدالبهاء یا حضرت ولی امرالله باید هرآنچه

که هست عیناً ترجمه شود؛ هیچ چیز را نباید تغییر دهید و باید "بلبل" و "گل سرخ" را برای اسکیموها ترجمه کنید.

آن شب حضرت ولی امرالله تشریف آوردند و هنگامی که با او خداحافظی می‌کردند، باز هم دست در جیب کردند و یک شیشه عطر گل سرخ، که درواقع روغن غلیظ گل سرخ بود، بیرون آوردند؛ بهترین و خوش‌بوترین عطر گل سرخی بود که یافت می‌شد. و فرمودند "این عطر گل سرخ را به شما می‌دهم که وقتی به کانادا مراجعت می‌کنید از طرف من یاران را با آن مسح کنید و محبت مرا به آن‌ها برسانید." بعد، یکی دو دقیقه که گذشت دست در جیب کرده شیشه دیگری عطر گل سرخ بیرون آوردند و فرمودند "این هم برای احتیای اسکیمو است. هر زمان که اسکیمویی را تبلیغ کردید و به ظلّ امر مبارک درآوردید، او را با این عطر گل سرخ مسح کنید و محبت مرا به او ابلاغ نمایید؛ به این ترتیب آن‌ها با گل سرخ ایران آشنا خواهند شد."

خوب، این قبیل موارد همیشه پیش می‌آمد. تصوّر و تجسّم آن خیلی دشوار است که چه‌گونه حضرت ولیّ امرالله همیشه به این قبیل امور می‌اندیشیدند و این که چه‌گونه در بیست و چهار ساعت، از سحرگاهان تا اواخر شب، علی‌رغم فشارها و مشکلات، به همه چیز احاطه داشتند. گاهی اوقات ایشان آن‌قدر از مسائلی که احتیاء در نقاط مختلف عالم با آن مواجه بودند عصبی می‌شدند که غذا میل نمی‌فرمودند. بعضی موارد را باید تصمیم می‌گرفتند. باید کارها انجام می‌شد. شاید بعداً درباره یکی دو مورد از آن‌ها صحبت کنم. اما این اوج رأفت و عطوفت حضرت ولیّ امرالله بود.

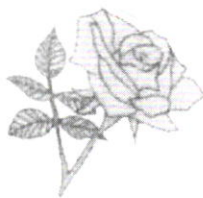
دنباله دارد

## قصیده در حلول عید رضوان و ظهور جمال یزدان

جناب بصر

سحر رسید ز ساقی به من پیام امروز  
 که فصل گل شد و وقت می مدام امروز  
 یکی ز خواب خوش ای مست جام می برخیز  
 که خواب صبح به میخواره شد حرام امروز  
 رسید عید ظهور جمال لم یزلی  
 بهائیان همه باشند شادکام امروز  
 زمردین شده صحرا و دامن هامون  
 ز خیمه بهر تماشا برون خرام امروز  
 نگر بطرف گلستان که غنچه افکنده است  
 نقاب سبز ز رُخسار سرخ فام امروز  
 یکی به محفل ابهائیان گذاری کن  
 که جمله را نگری کار دل بکام امروز  
 به روی و موی بُت ما بچشم معنی بین  
 قرین یک‌دگر افتاده صبح و شام امروز  
 از آن شراب که مختوم شد ز یوم آلت  
 بیا و برشکن از شیشه‌اش ختام امروز  
 کرم گن آن می وحدت ز ساغر ازلی  
 که ذوق مستی او شد علی‌الدوام امروز

ببین به یوم ظهور بها که تا بینی  
 همان قیامت عظماست در قیام امروز  
 ز غیب از پس چندین هزار پرده نور  
 ظهور کرد به صد عزّ و احتشام امروز  
 ظهور قدس هوالهوست ای خدا طلبان  
 که بهر دیدن خود زر صلاهی عام امروز  
 همان تجلی طور است و یوم یاتی‌الله  
 برو بخوان تو به قرآن من الغمام امروز  
 طلوع نیر اعظم ز فجر رحمانی است  
 به طرز کامل و اکمل آتم و تام امروز  
 ای آن‌که تا لب شیرین به نطق بگشودی  
 جهان به نسخ رَقم زد به هر کلام امروز  
 پس از غروب تو شاهها توجه دل‌هاست  
 به سوی غُصن تو آن مالک اَنام امروز  
 شَها منم که به عشق تو شهرة دهرم  
 چه باکم از بیتم و طَعن خاص و عام امروز  
 به زیر دامن نتوان نهفت بانگ دُهل  
 فکند دست قضا طشت ما ز بام امروز  
 شَها ثنای تو چون نیست در حد بصار  
 زبان ز عجز فرو می‌بَرَد به کام امروز



# خاطرات ایام تشرّف

جناب اسفندیار قباد  
"قسمت اوّل"

۲۳ اکتبر ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ شمسی)

در حالی که با چند نفر از احبابی مسافر و مجاور در باغچه‌های مقام اعلی مشغول گردش بودیم، دو خانم خارجی یکی نسبتاً مسن و دیگری جوان وارد شدند. خانم مسن با چهرهٔ بشاش و خندان به سمت ما جلو آمده به ما تکبیر اللّه‌ابهی گفته، خود را به اسم (میسیس کروک) معرفی نمود و خانم جوان را هم که چهرهٔ گرفته و اندوهگین داشت به اسم معرفی نمود که بالاتفاق امروز از آلمان وارد شده‌اند. این رویه چهار پنج روز ادامه داشت که هر روز این دو خانم را با همان حالت در باغچه‌های مقام اعلی ملاقات می‌نمودیم تا این که روزی دو خانم فوق‌الذکر به باغچه‌های مقام اعلی وارد شدند، در حالی که هر دو شاد و خندان بودند و برخلاف روزهای قبل آثار غم و اندوه از چهرهٔ خانم جوان زده شده بود و از کثرت بشاشت در پوست خود نمی‌گنجید و از دور به ما تکبیر اللّه‌ابهی گفت و به هریک از حضّار چندین مرتبه دست داد و تمام مدت را می‌خندید و شور و شعفی فوق‌العاده از خود ظاهر می‌ساخت به طوری که همهٔ حضّار را به حیرت انداخته بود و مایل بودیم بدانیم موضوع چیست و این تغییر روحیه و حالت از کیست که آن افسردگی و پژمردگی به این شور و شغف و روحانیت و نشاط تبدیل گشته، تا این که ساعت تشریف‌فرمایی هیکل اطهر فرا رسید و به زیارت لقای مبارک نائل و پس از گردش در باغچه‌های مقام اعلی و صدور دستورات لازمه و

زیارت مقام اعلی، در حالی که به بیانات مبارکه گوش می‌کردیم روانه بیت مبارک شدیم.

در سرایشی‌های جاده مقام اعلی به بیت مبارک، غالباً هیکل مبارک امر می‌فرمودند، اسفندیار شما دست میس کروک را بگیرد و بنده اطاعت می‌کردم و در آن شب هم امر فرمودند و بنده به محض این که دست میس کروک را گرفتم، خانم معظم‌الیها اظهار داشتند، اسفندیار بیا از برای شما یک تعریف خوبی بکنم، و اظهار داشتند آن خانم جوان که روز اول با هم وارد شدیم و ایشان را این‌طور افسرده و محزون دیدید یکی از افراد خانواده امپراطوری سابق آلمان می‌باشند که پس از جنگ بین‌الملل اول و پریشانی و پراکندگی بساط ایشان، این دختر جوان به من و شوهرم پناه آورد و در مطب شوهرم کار می‌کرد و چندین سال است که با ما می‌باشد و در ظرف این مدت من همیشه با این خانم درباره مواضع امری صحبت می‌کردم و شب‌ها و روزها و ساعات بی‌شماری را صرف تبلیغ این دختر جوان نمودم تا شاید به امر مبارک ایمان بیاورد و از بند هم و غم‌رهایی یابد، ولی متأسفانه کوچک‌ترین اثری در این دختر جوان نداشت تا این که در این ماههای اخیر روزی اظهار داشت که خیال دارد به یکی از دیرهای مسیحی برود و در آنجا معتکف گردد و مادام‌الحیات در آنجا بماند. اظهار این مطلب مرا خیلی متأثر و غمگین نمود که این دختر جوان از شدت پریشانی چه تصمیم صعب و دشواری گرفته و آیا سرنوشت و عاقبت او چه خواهد شد و هرچه کوشیدم موفق به انصراف او از این تصمیم نشدم، تا این که تدبیری به نظرم رسید و آن این بود که چون قصد تشرّف به اعتبار مقدسه را داشتم و اروپائی‌ها نیز علاقه مفروطی به سیاحت در شرق بخصوص مصر و تماشای اهرام و موزه و غیره دارند، روزی ایشان را نزد خود خواستم و با کمال ملاطفت و محبت به ایشان اظهار داشتم که من قصد مسافرت و سیاحت به فلسطین و مصر و غیره دارم و حالا که شما خیال دارید به دیر بروید و مادام‌الحیات در آنجا بمانید، خوبست که بعضی نقاط را سیاحت و تماشا کنید و

بعد به دیر بروید و من حاضرم به خرج خودم شما را به سیاحت ببرم و برگردانم تا بعد تصمیم خودتان را اجرا کنید.

ایشان با شنیدن این مطلب لحظه با خود اندیشیدند و در بحر فکر فرو رفتند و جواب دادند، بسیار خوب خواهم آمد و به اتفاق یکدیگر از آلمان حرکت نمودیم و تا دروازه حيفا نیز من با ایشان صحبت‌های امری می‌کردم، ولی به محض ورود به دروازه حيفا با خود گفتم که صحبت‌های من تمام شد و باید ایشان را حالا به خدا واگذارم و کلمه با او صحبت نکردم تا وارد حيفا شدیم.

برحسب معمول که هیکل مبارک از برای صرف نهار و شام به مسافرخانه غربی‌ها تشریف می‌آوردند و موقع تشریف آن‌ها بود، این خانم جوان هم سر سفره مانند سائرین حاضر می‌شدند و به بیانات مبارکه گوش می‌دادند، و در روزهای آخر به اندازه در بحر بیانات مبارک فرو می‌رفتند و شیفته تقریر و بیانات مبارک شده بودند که غالباً می‌دیدم غذا خوردن را فراموش کرده‌اند. تا امروز صبح خیلی زود دیدم کسی درب اطاق مرا می‌زند. قدری سراسیمه شدم و پرسیدم کیستی. اسم خودش را گفت. اجازه دادم که وارد اطاق بشود. به محض ورود در حالی که زار زار می‌گریست خودش را به رختخواب من انداخت و بیشتر مرا نگران کرد که آیا چه واقع شده است، و با شدتی می‌گریست که هرچه از او علت را می‌پرسیدم یارای جواب دادن نداشت.

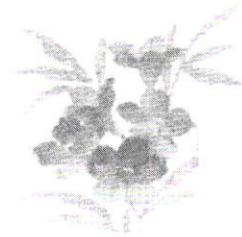
مدتی او را در آغوش گرفتم و نوازش کردم تا توانستم اشک‌های او را که نه‌ری از خون در دل من جاری کرده بود بخشکانم و کم کم علت را از او سؤال کردم. سپس با کمال پوزش و عجز و لابه اظهار داشت که می‌خواهم از تو عذرخواهی کنم و حقیقتی را به تو بگویم و آن این است که تو ظرف این چند سال خیلی به من محبت کردی و راجع به امر مبارک با من صحبت کردی، ولی به اندازه سر موئی در دل من تأثیر نکرده بود، ولی در این چند روزه که به بیانات حضرت شوقی افندی گوش می‌دادم، بیانات مبارکه به طوری مرا منقلب کرده و

فکر و روح و قلب مرا تقلیب نموده که آتش بر خرمن هستی من زده و به کلی مرا بی‌قرار کرده که دیشب را تا صبح نخوابیدم و منتظر بودم که کی سفیدهٔ صبح بدمد و خودم را به شما برسانم و چاره‌جوئی کنم. حالا من اقرار می‌کنم که از جان و دل بهائی هستم و شما یک کاری بکنید که بقیهٔ عمر من صرف خدمات امری بشود.

می‌س کروک اظهار داشتند، پس از اظهار این مطالب مجدداً ایشان را در آغوش گرفتم و بوسیدم و اطمینان دادم که مطمئن باش من حضور مبارک عرض و تمنا خواهم نمود که بقیهٔ عمر شما صرف خدمات امری بشود، و بعد به ایشان اظهار داشتم که شما مرا با حضرت شوقی افندی مقایسه ننمائید، من بنده‌ای از بندگان خدا مثل شما هستم ولی ایشان یکی از مظاهر قدرت و رحمت و فیض الهی هستند و هر کاری در قبضهٔ قدرت ایشان است و ایشان مقلب قلوب و فیض بخشندهٔ به عالم و عالمیانند. بعد هنگام ظهر که هیکل مبارک سر ناهار تشریف آوردند شرح امروز صبح را حضور مبارک عرض کردم و هیکل اطهر نسبت به خانم مزبور خیلی اظهار عنایت فرمودند و ایشان را تسلی و اطمینان دادند که طوری مقرر خواهند فرمود که بقیهٔ عمر خانم مزبور برحسب دلخواه خودشان صرف خدمات امری گردد.

پس از خاتمه بیانات می‌س کروک که فوق‌العاده مسرت‌بخش و موجب سرور قلب هر شنونده‌ای بود به بیت مبارک نزدیک و پس از مرخصی به مسافرخانه مراجعت نمودیم. چند روز دیگر که این خانم در ارض اقدس تشریف داشتند مرتباً عصرها به مقام اعلیٰ تشریف می‌آوردند، به کلی آثار هم و غم از چهره ایشان برطرف شده بود و در نهایت فرح و بشاشت، صورتی روحانی داشتند.

ادامه دارد



## ترک تعصبات

جناب ایرج قانونی  
دنباله مطالب پیشین

”چشم حقّ بین“ چشمان فارغ از تعصّب است. چشم خودبین راه درک زیبایی را بر ما می‌بندد. چگونه قلبی که منزجر از هموعان خود است، منزلگاه حقّ است؟ آن‌که هموع خود را به علت اختلاف در رنگ پوست و شکل لب‌ها و چشم و موها نمی‌پسندد، نمی‌تواند ”حقّ“ را ببیند که در این تنوع حیرت‌انگیز جلال خود را ظاهر می‌سازد و نمی‌تواند ”او“ را ببیند که در همهٔ جلوه‌هایش فریاست. اجتماع بشری وقتی رو به نابودی می‌رود که انسان‌های رشته‌های محبت بگسلند و هریک به تنهایی زندگی کنند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئز از قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملایمت سبب اقبال نفوس و توجّه قلوب شود.<sup>۱</sup>

چشم حقّ بین بعد از ترک خودبینی حاصل می‌شود. چنین چشمانی به درستی بر همهٔ آثار صنع او گشوده است و در هر صناعی جمال مبین حقّ را می‌بیند و تبارک‌الله احسن‌الخالقین می‌گوید و از راه صنع به صانع می‌رسد. پس ما فقط با ترک تعصّب به دیدار حقیقی اشیاء کائنات نائل می‌شویم. دیداری که در آن بیننده تمایلات نفسانی خود را در محیط منعکس نساخته و محیط طبیعت و حقیقت را یکجا و با هم دیدار می‌کند. چنین انسانی فضاوتش مصون از خطای غرض‌آلود خواهد بود از این روست که یکی از فرائض اصحاب شور اینست که قبل از ورود به محفل به آستان الهی روی آرند و طلب تأیید کنند. از او چشمان حقّ بین بطلبند تا ”جامع“، ”طبیعی“ و ”متعادل“ گردند. این‌ها نشانه‌ها و علائم عدم تعصّب

است که حضرت ولی امرالله به آن اشاره می‌فرمایند:

بہائیان باید سعی کنند که روحاً و فکراً من جمیع الجهات جامع و طبیعی و متعادل باشند. ما نباید طوری رفتار کنیم که دیگران ما را متعصب انگارند...<sup>۲</sup> کسی که تعصب ندارد جامعه است، چون به همه شیء ناظر است نه آنچه هوایش می‌پسندد. متعادل است، چون نسبت صحیح با اشیاء و امور دارد و طبیعی است، چون مقابله و معارضه با طبیعت و حقیقت آنها ندارد و آنها را آن‌گونه که هستند می‌بیند، برای قضاوت کردن باید ترک تعصب کرد.

اگر قبل از فهمیدن همه مسأله، از اوضاع و احوال و قرائن موجود مبادرت به صدور رأی نمائیم، مثلاً به محض طرح نظرات دوستان در انتقاد از امری، بلافاصله و قبل از اتمام آن، انتقادش را نامناسب و بی‌ارتباط با موضوع و تند بدانیم، یعنی دانستن قبل از شنیدن و شناختن قبل از دیدن، این همان پیش‌آگاهی نسبت به امور است که آفت قضاوت صحیح است، همه ما احکام و آرائی آماده درباره برخی انسان‌ها داریم و اصلاً آنها را ندیده، می‌شناسیم! همان‌گونه که بسیاری، ما بهائیان را ندیده می‌شناسند! و همان‌گونه که شیخ عبدالحسین طهرانی که هرگز در مجلسی به ملاقات جمال قدم فائز نشده بود، آن حضرت را می‌شناخت! و به این لطیفه در لوح شکرشکن اشاره می‌فرمایند:

... یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیا است ... و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته، قلم ظلم برداشته و به خون این مظلومان رقم کشیده ...

این‌که بدانیم کسی از مکانی خاص می‌آید و زبان و ملیت و دینی خاص دارد، نباید حمل بر شناختن او شود، فقط وقتی می‌توانیم از شناختن کسی سخن بگوئیم که خود او را به تمام دیده باشیم.

یکی دیگر از نتایج تعصب، گرفتار آمدن متعصب به تناقض است و آن وقتی است که چون مظلوم و منفور و مورد تعصب واقع می‌شویم، در قلبمان نفرت

به وجود می‌آید. البته این نفرت مادامی که متوجه خود عمل است پسندیده است، مظلوم آن‌قدر از عمل ظالمانه منزجر می‌شود که هرگز حاضر به تلافی مافات نخواهد بود. این انزجار سبب آزادی مظلوم از شرارت و رشد و تعالی حقیقی اوست. اما اگر نفرت از فساد به نفرت از فاسد و همه چیز وی بیانجامد به دام تعصب گرفتار شده‌ایم، زیرا نفرت از چیزی در غایت آن یعنی آرزوی محو منفور. وقتی منفور، صفتی ناپسند است غیر از وقتی است که منفور همه وجود و امور مربوط به یک انسان است. بی‌تردید در این‌جا آرزویمان، آرزوی فتنای چنین انسانی است، با خیریت احتمالی موجود در او. در حالی که ممکن است چنین شخصی مثلاً از اهل ادیان الهیه باشد. پس یکی از متعلقاتش خیر است و نفرت نسبت به همه چیز او، نفرت از دین او نیز خواهد بود. احساسات تعصب‌آمیز که قوه عاقله را معطل ساخته و قدرت تفکیک اجزاء شیء منفور را از ما اخذ نموده سرانجام ما را به تناقض دچار می‌سازد زیرا متعصب، محبوبی دارد که خیر است و ابتدا شر منفور را در مقابل آن وضع می‌کند، که از آن احتراز می‌کند. در این‌جا با نفرت نسبت به همه چیز منفور، متعصب جزء، از خیری رویگردان می‌شود که تماماً روی دلش بسوی اوست و تعصبش از برای اوست. این است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

اگر گره از کسی داری، از دینش نباشد مثلاً از فلان نصاری نباید از برای دینش از او گره کنی، ولی به واسطه اخلاق کثیف مثل دزد و حیز و قاتل را نباید معاشر شد.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از نتایج تعصب که در آثار الهیه آمده، اینست که نفرت، نفرت می‌زاید و تعصب، تعصب. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند، آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شقّ القمر

نیز بیند اقبال به حقّ ننماید و ثمره اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن نیز پشیمان گشته به کلی از شاطی بحر ایمان به بادیه غفلت و بطلان فرار نماید ...<sup>۴</sup>

تعصّب با این که توهم است، عدم است، هادم است. پس عدم، این قدرت را از کجا بدست می‌آورد؟ از آنجا که تعصّب نفرت است و نفرت هادم، محبت چه باشد و چه نباشد محرک است. قلب‌هائی که از آن خالی می‌ماند برای محو مسبب این ضایعه عاطفی با تلخ‌کامی به جنبش و هیجان دچار می‌شود و دریغا که خود پیش از همه کس نابود می‌شود. جانی که مرکز عواطف و احساسات آدمی است از پا درمی‌آید و این دیگر انسان نیست که حس و حرکت می‌کند. اگر غارت می‌کند، شکنجه می‌دهد و حیل‌های تیره در کار می‌کند، از آن روست که وداع انسانیت گفته است.

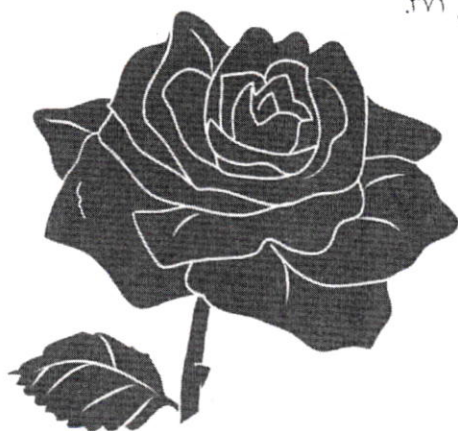
دنباله دارد

۱ - رساله مدنیه، ص ۶۳

۲ - نمونه حیات بهائی، ص ۳۱.

۳ - خاطرات حبیب ۱، ص ۳۷۱.

۴ - رساله مدنیه، ص ۶۴



بگو ای عباد، باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمان‌ها و زمین گشودم، به دست ظلم و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایتیم را به جور و اعتساف قطع نمائید. به راستی می‌فرماییم، قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمینة من است، محل خزف فانیة دنیای دنییه مکنید و صدر محل انبات سنبلات حبّ منست، او را به غبار تیره بغضا میلائید، به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود به ملکوت عِزَم شوید و در جبروت قدسم درآئید.

حضرت بهاء‌الله

## “ره آورد عشق”

خانم زرین تاج ثابت خضرائی

که بی آن سخن‌ها همه‌های و هوست  
 نه راهی گزینی مگر راه دوست  
 به راه فدا، کار خود ساختن  
 ز تن دلّی تزویز انداختن  
 که گرمی از او یافت بازار عشق  
 جهان روشنی یافت ز انوار عشق  
 چو خواهی که گردی به جان رستگار  
 بی‌سائی از گِردش روزگار  
 به گوش دل آید پیام سروش  
 نماند ز مستی ترا عقل و هوش  
 به نیکی وجود خود آراستی  
 نه‌بینی دگر کزّی و کاستی  
 به راهش نماید دو صد جان نثار  
 وگرنه چو زرّین شود شرمسار

سخن چون برآید ز دل بس نکوست  
 شود باز اگر دیده دل تو را  
 ره آورد عشق است جان باختن  
 گزیدن ره صدق و صلح و صفا  
 بنام بر آن سرو گلزار عشق  
 نگر شام هجران به پایان رسید  
 شنو بانگی توحید از سوی یار  
 رها گردی از های و هوی زمان  
 بیامد چو دریای بخشش به جوش  
 بنوشی چو جامی ز صهبای عشق  
 چه از غیر اودل به پیراستی  
 نپوئی بجز در ره مردمی  
 ز عشقش هر آنکس شود بی‌قرار  
 به پا خیزد از بهر خدمت به جان

## توازن مدنیت‌های روحانی و مادی<sup>۱</sup>

نویسنده: جناب مایکل کرتوتی<sup>۲</sup>

ترجمه: جناب مهرداد جعفری

”مدنیت مادی هر قدر پیشرفت نماید نمی‌تواند عامل سعادت بشر گردد. یقیناً این رفاه زمانی چنین یقیناً به وجود خواهد آمد که تمدن مادی و روحانی با هماهنگی کامل حامی یک‌دیگر گردند.<sup>۳</sup> با چنین بیاناتی حضرت عبدالبهاء عالم بشر را به یکی دیگر از اصول عالیّه از تعالیم حضرت بهاء‌الله آشنا می‌فرمایند. بطور خلاصه تمدن حقیقی مدنیتی است که پیشرفت مادی و روحانی با هماهنگی کامل آن را به وجود می‌آورد - هر دو در ضُقع واحدند.

اولین پیامد تعادل تمدن مادی و روحانی را باید در حیطة روابط و فعالیت‌های نوع انسانی ملاحظه نمود. ”تمدن مادی کلیه قوای خود را برای از بین بردن اتحاد جامعه بشری مصروف نمی‌دارد زیرا در مدنیت مادی خیر و شر هر دو توأمان با یک سرعت پیش خواهند رفت.“<sup>۴</sup>

”تصوّر نمائید که نتیجه حاصله مدنیت مادی این ایام چه خواهد بود؟ آیا آلات مخربه حرب تولید نکرده؟ در قدیم آلت حرب شمشیر بود، ولی امروزه توپ می‌باشد. یک قرن پیش سفینه جنگی کشتی‌های عادی بود، ولی حال ناوهای جنگی است. وسائل و آلات کشتار انسان در این تمدن مادی اضعاف مضاعف گردید. ولی اگر مدنیت مادی با تمدن الهی هماهنگ گردد، اگر فضائل روحانی با فراست انسانی جهت بهبودی حیات انسانی و با افزایش نیروی الهی توأمان گردد، قادر خواهند بود که سعادت و پیشرفت نوع بشر را تحقق بخشند... بی‌تردید مادیات پیشرفت نموده، ولی چون با تمدن الهی شریک و وابسته نیست شرارت بی حدّ به وجود آورده. در ایام قدیم اگر دو ملتی با یک‌دیگر برای دوازده ماه در جنگ بودند،

تعداد کشته شده‌گان به بیست هزار نفر نمی‌رسید، ولی در این ایام آلات قتال چنان پیشرفت نموده و کامل شده که در عرض یک روز بیش از صد هزار نفس از بین می‌رود. در عرض سه ماه جنگ بین روسیه و ژاپن، یک میلیون انسان جان سپردند. چنین حوادثی در گذشته تصوّرش امکان‌پذیر نبود. علت تمامی این عدم مدنیت روحانی است.<sup>۵</sup>

در سال ۱۹۸۷ میلادی حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی فرمودند که آلات و ابزار جنگ آن‌چنان پیشرفت می‌کند که دیگر برای بشر قابل تحمل نخواهد بود. "چه که آلات و ادوات خربیه بر این منوال به درجه‌ای رسد که حرب به درجهٔ مالا‌یطاق [غیر قابل تحمل] هیأت بشریه واصل گردد."<sup>۶</sup>

امروزه کاملاً مشخص است که آلات جنگ به حدّ وحشتناکی رسیده که جامعهٔ بشری را بطور کلی می‌تواند چندین بار از بین ببرد و حتی عالم انسانی در پرتگاه جنگ هسته‌ای قرار گرفته - آن‌چنان اوضاع بحرانی است که دانشمندان ساعت اختطاریه را به وجود آورده‌اند که نشان می‌دهد تا چه حدّی بشریت به چنان فاجعهٔ جنگ هسته‌ای نزدیک است.

در یکی از مقالات این سری مطالعه کردیم که چه‌گونه حضرت بهاء‌الله بشر را از تمدن افسار گسیخته برحذر فرمودند. اشاره شده بود که مانند تمامی امور دیگر حیات، پیشرفت مدنیت را هم باید در حدّ اعتدال رعایت نمود. اگر از حدّ اعتدال خارج گردد آن چیزی که در سابق مفید بوده، ممکن است مضر گردد.

حضرت عبدالبهاء توضیحات بیشتری در مورد توازن مابین مدنیت مادی و مدنیت آسمانی به این نحو می‌فرمایند: "مدنیت مادی توسعهٔ عالم مادی و اجسام است، ولی مدنیت معنوی مربوط به فضائل و کمالات انسانی است. تا هنگامی که فضائل و کمالات اخلاقی هر ملّتی به درجات عالیّه نرسیده، سعادت و راحت عالم انسانی امکان‌پذیر نخواهد بود. فلاسفه تمدن مادی را بنیان نهادند. انبیای الهی مدنیت آسمانی را مستقر نمودند. حضرت مسیح بنیان‌گذار مدنیت آسمانی بودند.

عالم بشر به عنایات انبیای الهی از هر دو مدنیت مادی و معنوی مستفیض گردیدند. قابلیت تحقق به امور عالیه و پیشرفت‌های قابل ستایش از اثرات نفعات [بوهای خوش؛ عطایا و بخشش‌ها] روح‌القدس [فیض الهی صادر از مظاهر ظهور و مربیان آسمانی، و واسطهٔ بین حق و خلق] از طریق ایشان بوده و مدنیت آسمانی از طریقی دیگر امکان‌پذیر نخواهد بود.<sup>۷</sup>

“مدنیت مادی مانند زُجاج [قسمت شیشه‌ای چراغ] و مدنیت روحانی به مثابه نور است. اگر قادر باشیم که مدنیت مادی و روحانی را توأمان داشته باشیم هر دو، نور و چراغ را خواهیم داشت، در آن صورت نتیجهٔ حاصله کامل خواهد بود، زیرا تمدن مادی بمانند جسمی زیباست و مدنیت معنوی روح حیات است. اگر آن روح عالی حیات به چنین جسد زیبایی ملحق گردد، آن جسم مُجرای تقسیم و تمامی پیشرفت کمالات انسانی خواهد بود.”<sup>۸</sup>

برای بشر فهم مدنیت مادی بسیار آسان است، زیرا همگی روزانه در آن مستغرق می‌باشند ولی مدنیت معنوی امری انتزاعی است و آن چیزی است که مرتبط به هردو مدنیت است. ولی این امر نباید تصوّر شود که مدنیت الهی منحصرأ اصول عقاید مذهبی و خرافاتی را بر بشر تحمیل می‌نماید. این نکته واضحاً در مقاله هماهنگی علم و دین مشروحاً توضیح داده شده.

شاید یکی از طرقی که بتوان مفاهیم مدنیت روحانی را توضیح داد این نکته باشد که رشد مدنیت روحانی مربوط به ظهور هرچه بیشتر کمالات و فضائل الهی در رفتار و روابط بشری است.

“از این تفصیل مشروحهٔ گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان به خونخوارگی و تیزچنگی و تدمیرِ مداین [نابود کردن شهرها] و ممالک اجنبی و تبخیر [هلاک] و اِهلاک [کشتن] جُیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلند اختری و جوان‌بختی صیبتِ عدالت پروری و دلجوئی عموم رعایا از اعلالی و ادانی و تعمیر ممالک و مُدُن و قُرا و حوالی و نواحی و ترفیه [آسایش] و ترویج [راحتی] بندگان

الهی و وضع اَسّ اساس اصول ترقّی و توسیع حال جمهور و تزئید ثروت و غنای عمومی است.<sup>۹</sup>

”جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. لعمرالله [قسم به خدا] شوونات درنده‌های ارض لایق انسان بوده و نیست، شأن انسان رحمت و محبّت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.“<sup>۱۱</sup> هم‌چنین می‌توان گفت که در قرن بیست و یکم ظهور وحدت عالم انسانی شامل چنین مفهومی است.

”ای احبّای الهی [بهایان] بدانید که راحت و سعادت عالم انسانی منوط به وحدت نوع بشر است و پیشرفت معنوی و مادی بستگی کامل به محبّت و مودت در میان آحاد بشر دارد... عوامل رفاه بشر، سعادت، سرور، شغف و راحت نوع بشر وحدت و مودت است، در حالی که اختلاف و نفاق باعث مرارت، حقارت، شکست و سرخوردگی است.“<sup>۱۱</sup>

با توجه به مشرق‌الاذکار بهائی در دهلی نو، از بسیاری از جنبه‌ها، این بنای عظیم نشان‌دهنده تمامی مطالبی است که در این نوشتار آمده. با داشتن درب ورودی به تمام جهات نمادی از وحدت نوع بشر است که از هر طرف همگان را خوش آمد می‌گوید. جهات نه گانه آن هم نماینده وحدت است. مشرق‌الاذکار نماینده کامل توازن مابین مدنیت مادی و روحانی است زیرا محلی است هم برای عبادت به درگاه خالق و هم مرکزی جهت خدمت به نوع بشر. نقشه این مشرق‌الاذکار از گل زیبای لوتوس الهام گرفته شده که نشان می‌دهد چگونه با ریشه داشتن در قعر زمین (مدنیت مادی) گلی زیبا (مدنیت روحانی) که سر به آسمان کشیده تولید می‌نماید.

پاورقی‌ها:

توجه: برای ”محفوظ بودن حق چاپ“ به اصل مقاله به انگلیسی مراجعه فرمائید.

<sup>۱</sup> - این مقاله شماره ۵۰ نویسنده می‌باشد.

- ۲ - مایکل کیرتوتی به مناسبت جشن دویستمین سالگرد تولد مبارک حضرت بهاء‌الله که در ۲۲/۲۱ اکتبر ۲۰۱۷ برگزار می‌گردد، تعهد شخصی نموده که تا آن روز ۲۰۰ مقاله در مواضع مختلفه دیانت بهائی بنویسد. برای اصل این مقاله‌ها به: <http://beyondforeignness.org/> مراجعه فرمائید.
- ۳ - ترجمه به مضمون از خطابه مبارک حضرت عبداله‌بهاء، ۷ می ۱۹۱۲، نیویورک.
- ۴ - ایضاً.
- ۵ - ایضاً.
- ۶ - حضرت عبداله‌بهاء، رساله مدنیّه، صفحه ۲۷.
- ۷ - ترجمه به مضمون خطابه حضرت عبداله‌بهاء، ۲۵ اکتبر ۱۹۱۲، ساکرامنتو، کالیفرنیا.
- ۸ - ایضاً، خطابه مبارکه حضرت عبداله‌بهاء، ۱۴ آوریل ۱۹۱۲، نیویورک.
- ۹ - حضرت عبداله‌بهاء، رساله مدنیّه، صفحه ۲۷.
- ۱۰ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، شماره ۱۰۹.
- ۱۱ - ترجمه به مضمون از آثار حضرت عبداله‌بهاء.



## بحثی درباره موضوع "طرد" در آیین بهائی

جناب تورج امینی  
دنباله مطالب پیشین

### دستور شوقی ربّانی

"... انظار یاران ممتحن پُر عشق و وفای حضرت عبدالبهاء را به این امر مهم و لازم، منعطف نمایم و به این نکته تذکر دارم و آن مواظبت و دقت تام در حفظ حقوق مدنیّه شرعیّه شخصیه افراد است از هر سلک و طائفه و نژاد و عقیده و مقامی. در این مقام، امتیاز و ترجیح و تفوق جائز نه. باید در نهایت سعی و دقت، من دون تردّد و ملاحظه‌ای، یاران و برگزیدگان حضرت بهاء‌الله در محاسبات و معاملات خویش راجع به حقوق اصلیه نوع بشر، ادنی امتیازی بین آشنا و بیگانه و مؤمن و مشرک و مقبل و معرض نگذارند ... حقوق مدنیّه و معاملات ظاهره، تعلقی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد در هیأت اجتماعیه چه از موحدین و چه از مشرکین، کلّ در این مقام یکسانند و حقوق شخصیه آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدّس و مسلم و هر متردّد متمرّدی در ساحت آن متقم قهار، مقصّر و مسؤول و مردود ... نفس ارتداد و محجوبیت و ترک عقیده، حقوق مدنیّه شرعیّه افراد آزاد را به هیچ وجه من الوجوه به قدر سمّ ابره تخفیف و تغییری ندهد والا اهل بهاء، بساط پیشینیان را در این قرن مشعشع نورانی دوباره بگسترانند و آتش تعصّب و حمیه جاهلیّه را در صدور برافروزند و خود را از مواهب جلیله این یوم موعود محروم سازند و تأییدات الهیه را در این روز فیروز از ظهور و بروز باز دارند. حیف است ذیل تقدیس را به این اوهام و شوون ناشایسته آلوده نمائیم."<sup>۱</sup>

دستور بیت‌العدل

”روابط شخصی با ناقضین، از جمله، تماس‌های شخصی و یا مکاتبات، صراحاً منع شده است. در این رابطه به یاد داشتن دو مورد زیر حائز اهمیت است: (۱) حقوق مدنی ناقضین باید دقیقاً مورد تأیید قرار گیرد. مثلاً اگر یک بهائی به یکی از آن‌ها بدهکار است، آن شخص باید از وصول طلب خود و ملاحظه التزامات و تعهدات مطمئن باشد.

(۲) گاهی پیش می‌آید که در موضوعات مربوط به کسب و کار تماس با آنان اجتناب‌ناپذیر است. مثلاً ممکن است در شهری، مسؤول جمع‌آوری کرایه آپارتمان یکی از ناقضین باشد، در چنین وضعی، لازم است که یاران تماس خود را به حدود تشریفات اداری و حداقل ضروری محدود سازند.<sup>۲</sup>

ناقضی که می‌خواهد نان بخرد، ”روابط شخصی“ با نانوا ندارد که نانوا بهائی بخواهد از او احتراز کند. نانوا پولش را می‌گیرد و نانش را می‌دهد و ناقض را روانه خانه‌اش می‌کند. ناقضی که می‌خواهد خانه‌ای بسازد و معمارش بهائی است، با معمار بر سر حقیقت و یا عدم حقیقت بیت‌العدل سخن نمی‌گوید که از آن سخن گفتن، هول از دست رفتن معمار بهائی به دامن تشکیلات بیفتد و حق خانه داشتن را از ناقض بگیرند. عدم معاشرت، عدم مجالست، سخن نگفتن و ... در جایی نمود پیدا می‌کند که موضوع فراتر از حقوق و رفتارهای اجتماعی باشد و به ”تفرقه“ در جامعه بهائی بیانجامد. در این میان نقش بیت‌العدل و توانایی تعیین تکلیف برای محدوده روابط، نقشی تعیین‌کننده است.

مشکل آقای ناصرالدین این است که حکم ”طرد روحانی“ در آیین بهائی را با حکم ”نجاست“ اسلامی، مشابه و همانند قلمداد نموده‌اند. از همین رو ترس برشان داشته و با دلسوزی نسبت به ناقضین عهد و میثاق در ایشان فوران کرده است که اگر روزی بهائیان قدرت بیابند، مطرودین روحانی چه حالی در جامعه بهائی خواهند یافت!

بهائیان گذشته از این که خواسته‌اند دچار تفرقه نشوند، هم‌چنین به خاطر

همان موقعیت لغزنده اجتماعی خودشان بوده است که تا به حال سخت‌گیرانه نسبت به ناقضین رفتار کرده‌اند. اگر ناقضین کارشان پیش می‌رفت، گذشته از تشّت داخلی، حکومت‌ها و قوانین نیز از ناقضین حمایت می‌کردند تا جامعه بهائی را محدودتر سازند. نمونه‌ای از آن را که مربوط به ماجرای جمشید معانی است، ر این جا درج می‌نمایم و از بیان شواهد تاریخی دیگر می‌گذرم.

جمشید معانی که یکی از مبلغان توانای جامعه بهائی بود، دچار توهم شد و پس از چندی نامه‌نگاری به این و آن، در سال ۱۳۴۰ علناً مدعی گشت که مظهر ظهور پس از بهاء‌الله است و بهائیان باید به او بگردند. معانی چون شخص معروفی بود، گروهی دنبال او به راه افتادند. نشانه‌های تشّت و تفرقه هویدا شد، لذا ایادیان امر که در آن زمان اداره جامعه بهائی به عهده آنان بود، با او سخن گفتند و توانستند وی را از ادعای خود بازگردانند. اما سودای ریاست، جمشید معانی را دوباره به سخن و ادعای خود باز آورد. تا سال ۱۳۴۳ که یک سال از تأسیس بیت‌العدل می‌گذشت با او به مدارا برخورد شد و حتی وی را در اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ به کنفرانس لندن فرستادند تا حال و هوایش تغییر کند. اما او مصرانه بر سخن خود ماند و گروهی از بهائیان حصار و سنگسری را نیز با خود همراه کرد، لذا عاقبت پس از ۳ سال کلنجار و حل نشدن قضیه، او و تابعانش را طرد روحانی کردند. مدتی که گذشت، تعدادی قابل توجه از کسانی که تابعیت معانی را پذیرفته بودند، به سایه بیت‌العدل بازگشتند و گزارش‌های طرد و سپس بخشش این افراد در اخبار امری‌های دهه ۱۳۴۰ درج شده است.

در تیرماه ۱۳۴۳ به دلایل نامعلومی، شهربانی تبریز اوراق محفل تبریز را مصادره نمود و پس از مطالعه آن اوراق، به ماجرای جمشید معانی و اختلافات درون گروهی جامعه بهائی پی بُرد و طی نامه‌ای، داستان را برای شهربانی کل کشور گزارش داد. شهربانی کل، در باره دستة طرفدار جمشید معانی، به ساواک پیشنهادی داد که مورد تأیید ساواک قرار گرفت. لطفاً به نوع برخورد شهربانی و ساواک با پیروان جمشید معانی توجه فرمایید:

"اینک با توجه به اهمیت و ارزشی که نام‌برده [جمشید معانی] و پدر و

عمومیش، جهت فرقه بهائی داشته و مسلماً از کلیه سازمان‌ها و اعمال جهانی ایشان اطلاع کامل دارند ... مستدعی است در صورت امکان و لزوم، امر و مقرر فرمایند ترتیبی داده شود که آدرس و مشخصات دیگر نام‌برندگان ... تهیه، تا به نحو مقتضی و حتی غیرمحسوس از آخرین اطلاعات ایشان استفاده شود.<sup>۳</sup> یعنی دولت پهلوی و ساز و کار اطلاعاتی‌اش طوری با هم هماهنگ شده بودند که به خاطر تردهای روحانی در آن سال‌ها، وسیله‌ای برای نزدیکی با مطرودین پیدا کنند و از دانسته‌های آنان علیه بیت‌العدل و جامعه نسبتاً یک دست بهائی استفاده نمایند!

حال با این مثال، شاید معلوم گردد که مشکل جامعه بهائی معتقد به بیت‌العدل، در موضوع "انشعاب" و لزوم کنترل انشعاب، بسیار پیچیده‌تر از آن بوده و هنوز هست که بتوان گمان کرد. آیین بهائی برای ثبات خود، روش خود را به کار می‌گیرد، نه پیشنهادات صادر شده از سوی انجمن حجّتیّه را، مبنی بر ایجاد هرج و مرج فکری و رفتاری در جامعه بهائی!

سخن به درازا کشید و من برای پایان دادن به این گفتار، بیان یک نکته دیگر را نیز ضروری می‌دانم، آن که، بسیار بسیار بسیار عجیب خواهد بود که جامعه بهائی آن مقدار قدرت بیابد، که نه فقط منابع مالی / سیاسی / فرهنگی که حتی تمام نانوائی‌ها و سلمانان‌ها را در قبضه قدرت خود بگیرد و در عین حال، هنوز ناقضانی باقی باشند که بخواهند در حقانیت بیت‌العدل تشکیک کنند و بدتر از آن، بقایای اعضای انجمن حجّتیّه هنوز به مبارزات خود ادامه دهند و کماکان برای توجیه بی‌منطقی خود، دل به حال ناقضان بسوزانند!

پایان

<sup>۱</sup> - توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۶، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۲۵۰ و ۲۵۲.

<sup>۲</sup> - انوار هدایت، شماره ۶۱۱.

<sup>۳</sup> - شهسواری، شریا، اسناد فعالیت بهائیان در دوره محمد رضا شاه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۸۷.

## نخستین دانشگاه جهان

### یونسکو "گُندی شاپور" را به عنوان نخستین دانشگاه جهان ثبت کرد

آن که تازیان بی‌فرهنگ دانشگاه گُندی شاپور می‌خواندند، یکی از آثار جُندی شاپوراست، و از سلسله ساسانیان به جای مانده، بیش از ۱۷ سده قدمت، از باستانی‌ترین دانشگاه‌های خاورمیانه محسوب می‌شود. شهری است کهن در شمال استان گُندی شاپور که در دزفول و در نزدیکی شهرستان خوزستان امروزه ویرانه‌های آن باقی است و به سبب بیمارستان و دانشگاهی که در آن بوده، شهرت بسیار داشته است. در دانشگاه گُندی شاپور، برخی کتاب‌ها از زبان‌های سریانی، هندی، پهلوی و یونانی ترجمه شد که می‌توان به سند هزار افسانه، گلپله و دمنه، خدای‌نامه، بادنامه، تاج‌نامه، آیین‌نامه و ویس و رامین اشاره کرد.

ابن ندیم آورده است که: اردشیر بابکان تمام کتاب‌های پراکنده باستانی مانده‌های هند و چین ایرانیان را جمع‌آوری کرد و پسر او شاپور اول، راه پدر را ادامه داد و تمام کتاب‌هایی را که از زبان‌های دیگر به پارسی ترجمه شده بود، به صورت اوستا گرد آورد و به خزانه افزود.

## شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز جناب سرهنگ یدالله وحدت



جناب سرهنگ یدالله وحدت فرزند مختار و ربابه در سال ۱۲۹۲ شمسی در اشتهارد اراک متولد شده، تحصیلات دوران ابتدائی و متوسطه را در مدرسه تربیت امری طهران به پایان رسانده و به دانشکده افسری وارد شده، پس از خاتمه تحصیل با درجه ستوان دومی در حالی که به واسطه قد رشید و بلند و قیافه جذاب و خندان لباس افسری به ایشان بسیار برازنده بود، در شهرهای مختلف (طهران، شیراز، بوشهر، بندرعباس و کرمان) به خدمت اشتغال داشت.

ایشان در کلیه شهرها فعالانه در خدمات امریه مشارکت داشت و به عضویت و نظامت محافل مقدسه روحانیه انتخاب می‌شد و مصدر خدمات عظیمه بودند. منجمله در سال ۱۳۲۶ که با درجه سرگردی در بوشهر خدمت می‌کرد، در تعمیر و نگهداری حُجره مبارک حضرت اعلیٰ اهتمام نموده و فرش نفیسی نیز به آن حُجره اهداء نمودند. ایشان در اوایل نقشه ده‌ساله به شیراز منتقل و خود را از ارتش بازنشسته نموده و تمام وقت به خدمت امر درآمد و از اعضا فعال و اکثراً ریاست محفل روحانی را به عهده داشت و در نقشه‌های ۹ و ۵ ساله با عضویت در لجنات منطقه‌ای و مهاجرت سفرهای متعددی به کلیه شهرها و مناطق امری جنوب فارس (دشتی و دشتستان) نموده و با تشویق یاران موفق به تأسیس محافل و مراکز جدیدی در آن مناطق شدند، و با طرح دوستی و معاشرت با نفوس

سرشناس و مقامات مهم ادارات موفق شدند توطئه و مزاحمت‌های سازمان حجّتیّه را خنثی و وسیله استقرار مهاجرین را در نقاط مهاجرتی فراهم و نقشه‌های مهاجرتی را با موفقیت به انجام رساندند.

در سال ۱۳۳۲ که با قرینه محترمه قدسیه خانم به ارض اقدس مشرف بودند، هدایت مبارک را برای هجرت خواستار شدند. به ایشان فرمودند (خدمت فقط هجرت نیست، شما باید در شیراز بمانید و مدافع اجنباء باشید. در نزد بزرگان جمال مبارک را یاد کن و نترس، شما درع امرالله هستید.) ایشان در اجرای امر مبارک به اتفاق خانواده ساکن شیراز شدند.

جناب وحدت در سال ۱۳۳۵ به عضویت هیئت معاونت ایادی منصوب و از عضویت محفل روحانی معاف و همیشه در خدمات عظیمه امری موفق بودند از جمله:

۱ - در سال ۱۳۲۹ که با درجه سرگردی فرماندهی سوار شیراز را به عهده داشتند و معاندین قصد تخریب و آتش زدن بیت مبارک را داشتند، به تقاضای محفل روحانی به اتفاق چندین افسر بهائی و عده‌ای سوارنظام، در شب عاشورا در کوچه شمشیرگرها (مجاور بیت مبارک) مستقر و از اقدامات مهاجمین ممانعت نمودند.

۲ - انتقال رمس مطهر حرم حضرت اعلیٰ جلّ ذکراه الاعلیٰ از بقعه حضرت احمد بن موسی (شاه چراغ) علیه‌السلام که یکی از موارد مورد اتهام ایشان در دادگاه انقلاب اسلامی بود.

۳ - انتقال رمس مطهر احمد یگانه فرزند حضرت اعلیٰ از محله بی‌بی دختران که جناب وحدت و شهید سرهنگ عظمت‌الله فهندژ سهم مهمی در انجام آن داشته که با جلال و شکوه فراوان انجام شد و یکی از جرم‌های بزرگ ایشان در دادگاه انقلاب بعدی، همین اقدام بود.

۴ - مسافرت به مشهد به دستور حضرت ایادی و رفع شبهات جمشید معانی که خود را سماء‌الله نامیده و مدعی ظهور جدید بود و هدایت جمعی از فریب خوردگان به صراط مستقیم امر الهی.

۵ - پنج بار مسافرت به تمام شهرها و نقاط ایران و تشویق احباء به خدمت امریه به هزینه شخصی (با آن که ماهیانه ده هزار تومان جهت هزینه ایاب و ذهاب و لوازم التحریر بودجه در اختیار اعضاء هیئت معاونت بود تا آخر عمر دیناری از آن استفاده نمودند).

۶ - در اغلب جلسات محفل روحانی شیراز و لجنات مختلفه به ویژه لجنه مهاجرت و احتفالات متعدد شرکت نموده و مورث ایجاد تحرک و فعالیت در آنان بودند. در سال ۱۳۵۷ در واقعه شهرک سعدی، منزل ایشان مورد نهب و غارت و تخریب قرار گرفت. جناب وحدت وقتی منزل مخروبه و غارت شده را مشاهده نمودند فرمودند: (شکر خدا را که زندگی ناچیز من لیاقت فدا شدن در راه محبوب را پیدا کرد).

در خرداد ماه ۱۳۵۹ شخصی به نام آقای راستی به عنوان نماینده بنیاد مستضعفان نامه‌ای به دادستان انقلاب مرقوم کرد که چون شرکت امضاء که مالک خانه سیّد باب می‌باشد مصادره شده، اموال مصادره شده منزل مزبور در اختیار اعضاء محفل روحانی شیراز است و باید تحویل بنیاد شود و صورتی از اموال بیت مبارک شامل تعدادی تخته قالی و ۷۵ کیلو ظروف نقره و اشیاء دیگر تقدیمی احباء در سال‌های گذشته را صورت داده بود. دادستان دستور بازداشت اعضاء محفل را صادر کرده بود، در نتیجه عصر روز ۱۳/۳/۱۳۵۹ چند نفر از مأمورین کمیته با یک اتومبیل سواری و یک وانت به دفتر محفل روحانی (خیابان زند - مقابل بیمارستان سعدی) هجوم برده و چون از اعضاء محفل کسی در آن موقع در آن محل نبود، مسئول دفتر آقای ستار خوشخو و عده‌ای از مراجعین (محمد رضا حسامی، عطاءالله حقیقی، جعفر شاعرزاده و احسان‌الله مهدی‌زاده) را دستگیر و به محل کمیته (حظیره‌القدس) منتقل و در سالنی که محل تشکیل جلسات محفل روحانی بود زندانی نمودند. صبح روز ۱۴/۳/۱۳۵۹ جناب وحدت و همسرشان قدسیه خانم را که عضو محفل روحانی شیراز بودند در منزلشان دستگیر و کلیه کتب امری و غیر امری و ده‌ها آلبوم نفیس شامل عکس‌های لجنات و احتفالات مختلفه امری داخل و خارج ایران را ضبط و خانه را نیز مصادره نمودند. روز بعد آقایان

عنایت‌الله مهدی‌زاده و عنایت‌الله احسنیان را نیز دستگیر و به جمع مسجونین اضافه نمودند.

با تماسی که احباء با رؤسای کمیته گرفتند، اظهار داشتند که این اشخاص به عنوان گروگان به جای اعضاء محفل شیراز دستگیر شده‌اند و با تحویل اموال مورد مطالبه آزاد خواهند شد. محفل روحانی شیراز با موافقت محفل ملی اثنائیه مورد بحث را تحویل، ولی آنان حسب‌المعمول سوابق تاریخ خُلف وعده نموده و به جای آزادی آنان را در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۱۷ به زندان عادل‌آباد شیراز تحویل نمودند. ابتدا آنان را به بند ۲ شهربانی تحویل دادند. درجه داران زندان به لحاظ سن و مقام ارتشی جناب وحدت، نهایت احترام را درباره ایشان ملحوظ و حتی در نظر داشتند ایشان را از ایستادن در صف مسجونین برای رفتن به آشپزخانه و صرف غذا معاف و غذای ایشان را به سلولشان ببرند ولی ایشان قبول نفرموده و اظهار داشتند، متشکر خواهم شد که با من نیز مانند سایر زندانیان رفتار شود. ولی پس از یک ماه ایشان را با سایر احباء به بند ۴ سیاسی تحت نظارت پاسداران منتقل نمودند.

روزهای ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۹ دادگاه داشتند و مجموعه اتهامات طبق معمول عبارت بود از رابطه با امپریالیسم و صهیونیسم و مسافرت‌های امری و گزارشات جعلی ساواک و سایر اتهاماتی از این قبیل! وقتی هم‌بندان از ایشان نتیجه دادگاه را سؤال کردند، در حالی که چشمانشان برق می‌زد لبخندی زده فرمودند (مخلصتان را دراز خواهند کرد، یعنی من اعدام می‌شوم). در تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۵ که دو نفر از احبای آباچه جنابان دکتر سید مهدی انوری و هدایت‌الله دهقانی را که مساعد جناب وحدت بودند شهید نمودند، ایشان به شهادت خود یقین قطعی نموده و هنگام دعا و مناجات سر به سجده گذارده و می‌فرمودند (یا جمال مبارک من عمر خود را کرده‌ام، خیلی لطف بفرمائی چند سال دیگر به کمک قرص و آمپول زنده باشم، مرا قربانی مسجونین جوان و رفع تضییقات احباء بفرما). بالاخره روز ۱۳۶۰/۲/۱۰ (ایام رضوان) ایشان را به اتفاق ستار خوشخو و احسان‌الله مهدی‌زاده به دادگاه احضار و در پادگان چوگان شیراز تیرباران نمودند.

خوشا عشق خوش آغاز و خوش انجام همه ناکامی اما عین هر کام  
اجساد مطهره شهدا با احترام و تجلیل شایسته از طرف احبای شیراز با  
مراسم امری در گلستان جاوید قدیم (درکی) مدفون گردید. قدسیه خانم همسر  
ایشان هم محکوم به حبس ابد و در زندان دچار انفاکتوس قلبی شده بود ولی با  
اطمینان خاطر می‌گفت: مرا نه اعدام می‌کنند و نه خواهم مُرد زیرا در سال ۱۳۳۲  
که در ارض اقدس مشرف بودیم، هنوز قسمت فوقانی مقام اعلی که به تاج سوم  
معروف است ساخته نشده بود، حضور مبارک عرض کردم کاش وقتی مشرف  
می‌شدم که تاج سوم هم ساخته شده بود، هیکل مبارک فرمودند (شما تاج سوم را  
خواهید دید). بنابراین حیات من از طرف هیکل مبارک تضمین شده است. ایشان  
بالاخره به علت بیماری در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۲۵ به عنوان مرخصی از زندان آزاد و به  
استرالیا نزد فرزندان خود رفته و از آنجا به زیارت مقام اعلی و تاج سوم فائز  
شدند.

صبیه جناب وحدت، مهوش خانم نیز که در تمام دوران مسجون پدر و  
مادر نهایت کوشش را در تأمین آسایش و تقلیل آلام آنان بکار برده و خود نیز  
مدتی مسجون بود، از طرف معهد اعلی به لقب (شیرزن) ملقب گشتند.

یکی از هم‌بندان جناب وحدت به نام ..... که طبع شعری هم دارد  
حکایت نمود که: ایام رضوان که سالگرد شهادت شهدای سه‌گانه فوق‌الذکر بود، به  
گلستان جاوید جهت زیارت مراقد آن عزیزان رفتیم، مشاهده شد که محل قبور  
پوشیده از سبزه و چمن و گل‌های زیبای صحرانی است، بلافاصله این رباعی از  
خاطرم گذشت:

هنگام سحر رسید از مکنم راز با نغمه دلکشم به گوش این آواز  
روئیده گل و سبزه و ریحان و چمن بر روی قبور شهدای شیراز  
طوبی الهم و حُسن مآب

## “گوهر جان”

آنکه اندیشه می کند بسیار  
 سُخنش کوتاه و گرانبار است  
 وانکه پُر حرف و یاوه پرداز است  
 تُهی از فکر و مردم آزار است  
 جان من گفته گوهر جان است  
 نه چو هیمه به کیلِ خروار است  
 با حکیمان نشین و پند نیوش  
 اندک اندک که ذره معیار است



حضرت امه البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده اند:

"نوشتن و نشر کتب و کار امریه دانما مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دانما حانی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

#### قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می گردد.  
برای حق اشتراک لطفا چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi  
P.O. Box 3487  
Quartz Hill, CA 93586

برگه تقاضای اشتراک

مجله پیام بدیع

نام و نام خانوادگی: NAME:

نشانی پستی: Address:

.....  
.....  
.....

حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۳۵ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار امریکایی می باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می گردد.  
یک سال ( ) دو سال ( ) هدیه ( )

وجه ضمیمه \_\_\_\_\_ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....  
.....  
.....

برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

Payam-I-Badi  
P.O. Box 3487  
Quartz Hill, CA 93586  
U.S.A.

تمنی می شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.

# **PAYAM-E-BADI**

**VOLUME 37**

**NO'S:**

**418-419-420**

**April - May - June**

**2018**

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi